

بسم الله الرحمن الرحيم

بیان ادله

بحث در ادله‌ای بود که افاده وجوب و ضرورت پرداختن دولت و حکومت به مسائل تربیتی و اخلاقی و حوزه تربیت دارد. آنچه که ما تا به حال عرض کردیم غیر از آن یک دسته از آیات بود که ابتدا بحث شد در شأن انبیا. یکی هم عهد مالک اشتر بود که ملاحظه کردید.

دلیل سوم؛ خطبه ۳۴ نهج البلاغه

دلیل سوم کلامی است که در خطبه ۳۴ نهج البلاغه آمده است. تربیتی که در ادله پیش می‌رویم، معنای اهم و مهم بودن ادله ذکر شده نمی‌باشد. در پایان خطبه این بود که: «أَيُّهَا النَّاسُ إِنِّي لِي عَلَيْكُمْ حَقٌّ وَلَكُمْ عَلَىَّ حَقٌّ فَأَمَّا حَقُّكُمْ عَلَيَّ فَالْنَّصِيحَةُ لَكُمْ وَتَوْفِيرُ فَيْئِكُمْ عَلَيَّكُمْ وَتَعْلِيمُكُمْ كَيْلًا تَجْهَلُوا وَتَأْدِيبُكُمْ كَيْمًا تَعْلَمُوا». در این خطبه شریفه، چند بحث مطرح شد.

۱. بررسی سندی خطبه ۳۴

بر خلاف عهد مالک اشتر که به شیوه فنی، سند آن تصحیح شد، سند این خطبه قابل تصحیح نیست.

۲. بررسی دلالتی خطبه ۳۴ نهج البلاغه

یک. دلالت واژه «حَقٌّ» بر الزام

مطلب دوم هم در مورد واژه «حَقٌّ» بود و این که «حَقٌّ»، ظهور در وجوب دارد. مگر این که قرینه خاصه‌ای بیاید، نفی کند و لذا دلیل، ظهور در وجوب دارد.

دو. مفهوم «وَتَعْلِيمُكُمْ كَيْلًا تَجْهَلُوا»

مطلب دوم این است که در اینجا چهار وظیفه برای حاکم به عنوان حق آن‌ها آمده است که سوم و چهارم همان تعلیم و تأدیب است. در خصوص تعلیم در مباحث سابق بحث کردیم.

۳. مفهوم واژه «تأدیبکم»

«تأدیب» از ماده ادب و در باب تفعیل آمده است و سه معنای کلی دارد؛ تعزیر، تنبیه و به معنای تربیت. و معنای سوم در اینجا مقصود بود.

۴. معانی «ادب»

در تعریفی که برای ادب قائل هستیم، «ادب» اعم از آن هیئت افعال است و معنای عامی دارد که نسبت به حالات و صفات و روحیات و مسائلی از این قبیل و افعال نیک شمول دارد.

۵. نسبت تأدیب با تعلیم

نسبت تعلیم و تأدیب را عرض کردیم، گفتیم که شبیه نسبت تعلیم و تربیت است و اگر بگوییم تأدیب و تربیت، به معنای پرورش ابعاد روحی و نفسانی غیر از علمی و آموزشی انسان است، در این صورت تأدیب و تربیت، قسیم تعلیم هستند. ولی تأدیب معنای عامی نیز دارد که شامل خود تعلیم هم می‌شود. زیرا علم خود نوعی ادب است. گاهی در روایات داریم می‌گوید علم شخص همان ادب اوست. تحلی شخص به علوم، یک نوع تأدیب است. فلذا تأدیب معنای عام هم دارد.

۶. مراد از «تأدیب» در خطبه ۳۴ نهج البلاغه

اینجا دو احتمال وجود دارد.

یک. «تأدیب» به معنای خاص

یک احتمال این است که در اینجا تأدیب به معنای خاص باشد، در مقابل تعلیم و قرینه آن، مقابله است، برای این که آنجا می‌گفت که تعلیمکم، بعد می‌گوید تأدیبکم. به قرینه مقابله بگوییم مراد از تأدیب، معنای خاص آن است، یعنی پروراندنی که در غیر قلمرو علمی است.

دو. «تأدیپ» به معنای عام

احتمال هم دارد که به معنای عام باشد و اگر معنای عام باشد آن وقت جمله «تأدیپکم کیما تعلموا» ذکر عام بعد الخاص می‌شود. اول گفته تعلیمکم، بعد می‌فرماید تأدیپکم. تأدیپ هم معنای عام دارد. اگر معنای عام باشد آن وقت ذکر عام بعد خاص می‌شود.

این هم دو احتمالی که در اینجاست. این مسئله در بحث‌های ما اثری چندانی ندارد. شاید به قرینه تقابل - قرینیت تقابل یک قرینیت نسبتاً خوبی است - بتوان گفت در حقیقت، حضرت این را جدا ذکر می‌کند برای اینکه این تقابل، احتمال این که تأدیپ، به معنای خاص و در مقابل تعلیم است را اظهر کند.

بر اساس این احتمال حضرت دو وظیفه خواهد داشت که ایشان به این شکل بیان می‌فرمایند:

۱. یک وظیفه من این است که دانش‌هایی - حالا چه دانشی و چه گونه، آن را قبلاً بحث کردیم - را به شما یاد دهم.
۲. وظیفه دیگر من این است که شما را از لحاظ صفات روحی و اخلاقیات تربیت کنم.

اظهریت «تأدیپ» در معنای خاص

اولی مربوط به آموزش و دانش است و دومی مربوط به اخلاق و رفتار بوده و در غیر حوزه‌های دانشی است. شاید این تقابل بحث را تقویت کند. به اضافه این که به طوری که به ذهنم می‌آید کاربرد تأدیپ در معنای خلقیات و رفتارها و مسائلی از این قبیل، غیر آموزشی، رواج و شیوع بیشتری داشته باشد.

پس تا اینجا دو احتمال در تأدیپ بود: معنای خاص مقابل تعلیم، معنای عام شامل تعلیم و خلقیات و رفتارها.

[جواب: بله عرض کردم. لذا کاربردش صحیح، منتها هر دو معنا وجود دارد. گاهی تأدیپ مقابل تعلیم است، گاهی نیست، معنای عامی است که شامل فنون و تعلیم می‌شود. مخصوصاً علوم و دانش‌هایی که جنبه‌های رفتاری و مهارتی دارد که آن وقت ظهورش هم بیشتر است]

اما به لحاظ اینکه کاربرد «تأدیپ» در مفهوم خاص، بیشتر است و به دلیل تقابلی که با تعلیم دارد، شاید اظهر همان معنای خاص باشد. تأدیپکم یعنی بیشتر به جنبه‌های خلقی و رفتاری می‌پردازد یا حداکثر دانش‌هایی که در حقیقت جنبه رفتاری قوی‌تری دارد.

۷. غایت «تأدیّب»

نکته بعدی در اینجا بررسی غایت تأدیّب است؟ غایت تعلیم، لاتجهلوا بود، یادت می‌دهیم تا جاهل نباشی. آنجا در حقیقت مثل این است که می‌گوییم این را رنگ سفید می‌کنیم که سیاه نباشد، یعنی ضدّین‌اند. سفیدی و سیاهی متضادّاند و قرار دادن سلب یک ضد به عنوان غایت آن، متعارف است. سفید کردم که سیاه نباشد. بین سفیدی و سیاهی تضاد وجود دارد و وجود احد الضدّین، مقدمه برای سلب دیگری است یا سلب ضدی و نفی و عدم ضدی، غایت و نتیجه آن فعل می‌شود.

چون در اصطلاحات متعارف در غایت، لازم نیست که آن غایت، جدا باشد و بعد محقق شود. غایت، ممکن است که همراه فعل، هم‌زمان با آن، محقق شود. از نظر عرفی، هر دو نوعش امکان‌پذیر است. می‌گوید اینجا را سفید کردم تا سیاهی‌اش زایل شود. چون ضدّین است، این که آمد آن می‌رود. یا این که صبح از خانه آمدم بیرون تا به موقع در درس باشم، از خانه که بیرون آمده است، شش و نیم از خانه بیرون آمده است، در درس بودن مثلاً هفت و چند دقیقه است. بین غایت‌ها، فاصله افتاده است.

در «تعلیمکم کیلا تجهلوا»، از قسم اول که غایت وجود ضد، سلب ضد دیگر است. علم به شما می‌دهم تا جهل از شما زایل شود. اینجا را سفید می‌کنم تا سیاه نباشد. «تعلیمکم کیلا تجهلوا» مثل سفید می‌کنم تا سیاه نباشد. غایتش، سلب ضد است که مترتب بر وجود احد الضدّین است، ضد آخر است و اگرچه معاصر و هم‌زمان هم وجود دارند، طبیعی است.

تساوی «تأدیّب» با «تعلیم»

اما در «تأدیّبکم کیما تعلموا» که «ما» مصدریه یا زائده است، «تأدیّبکم کی تعلموا» می‌گوید شما را پرورش می‌کنم و ادب می‌آموزم تا عالم و دانا باشید. این که تعلموا به صورت غایت آمده است، بحث جدیدی در تأدیّب باز کند و احتمال تازه‌ای پیدا می‌شود. ممکن است کسی بگوید که: علم غایت شد و تأدیّب نیز در مورد علم به کار می‌رود، اینجا این، قرینه شود برای اینکه اینجا غیر از آن دو معنایی که گفتیم، معنای سوم می‌آوریم. معنایی که تا به حال می‌گفتیم این است که معنای تأدیّب، تربیت به معنای خاص بود یعنی تربیت اخلاقی رفتاری غیر از دانشی، مقابل تعلیم. یک معنای عام هم بود که شامل هم تعلیم است و هم تربیت‌های اخلاقی و روحی و عاطفی و رفتاری. ممکن است بگوییم این، قرینه می‌شود برای اینکه تأدیّب را اینجا به معنای سوم بگوییم. اصلاً تأدیّب را اینجا مساوق با تعلیم بگیریم، چون غایت آن تعلموا است. «تأدیّبکم کی تعلموا» یعنی آموزش به شما می‌دهم تا عالم شوید.

چنین غایتی نیز متعارف است. می‌گوید مقدمات فعلی را بیان می‌کند و نتیجه آن را غایت فعل قرار می‌دهد. این هم یک احتمالی است و ممکن است کسی از «تعلّموا» این نتیجه را بخواهد بگیرد. اما این احتمال ضعیف است زیرا مفهوم به کار بردن تأدیب به طور خاص در معنای تعلیم، این یا نیست یا خیلی نادر است، نمی‌گوییم غلط است، مجاز هم ممکن است باشد، ولی مفهوم خیلی قوی نیست.

اشکال معنای سوم «تأدیب»

اما این «تعلّموا» را باید درست کنیم ببینیم آن چه طوری درست می‌شود تا قرینیتی برای این مسئله دارد یا ندارد. آن هم می‌گوییم که نه عرض شود که تعلّموا، هم با اینکه تأدیب به معنای عام باشد سازگار است، هم با اینکه تأدیب به معنای خاص غیر تعلیم باشد سازگار است. اگر تأدیب را به معنای خاص بگیریم یعنی تربیت‌های غیر خلقی، تربیت‌های غیر آموزشی یعنی تربیت‌های اخلاقی رفتاری، همان تربیت‌های اخلاقی و رفتاری هم زمینه برای این است که آدم‌ها دانا شوند. مخصوصاً دانایی‌هایی در حقیقت کاربردی و اخلاقی است، چون تربیت اخلاقی و رفتاری کردن، زمینه می‌شود که افراد، افرادی عالم و حکیم و دانا شوند، علم هم اینجا فقط علم نظری که نیست، اعم از علم نظری و علم عملی و این است. آن وقت غایت درست است، می‌گوید اگر بچه از نظر اخلاقی و رفتاری مؤدب بار بیاید، این امر، زمینه‌ای می‌شود که او اهل دانش و علم شود. پس تربیت اخلاقی و روحی و عاطفی و رفتاری در اینکه افراد به سمت علم و دانش و مخصوصاً علوم که جنبه حکمت و عملی دارد، بروند، تأثیر دارد. منتها غایت در اینجا، از نوع غایت قسم اول نیست. در «تعلیمکم کیلا تجهلوا» وجود ضد، برای غایتی که سلب ضد است، مقدمه می‌شود اما اینجا نه بلکه «تأدیب» مقدمه‌ای است برای نتیجه‌ای که بعد به آن می‌رسد. تربیت اخلاقی و رفتاری را انجام می‌دهد، نتیجه‌اش این است که در او دانایی، مخصوصاً دانایی حکیمانه و عملی و دینی در او پیدا می‌شود.

«تأدیب» مقدمه «تعلیم»

این را نیز همه قبول داریم که رفتارها، اخلاقیات و روحیات انسان به خصوص در دوره کودکی و بالاتر بر عالم بودن و اندیشمند بودن و مخصوصاً حکمت عملی شخص، خیلی مؤثر است. و از هم جدا نیستند. همان طور که علم، مقدمه تربیت است، تربیت خلقی و رفتاری است، رابطه متقابل هم دارد. تأدیب مقدمه علم می‌شود... خیلی وقت‌هاست که

تربیت‌های روحی و رفتاری و عاطفی و اخلاقی، مقدمه عالم شدن و دانا و حکیم شدن است. به این شکل معنا درست است.

تأثیر اخلاقیات در معرفت

دلیل نمی‌شود که ما «تعلّموا» را طوری معنا کنیم که تأدیب را عوض کند، نه تأدیب به معنای پرورش اخلاقی عاطفی رفتاری، معنای خاص می‌گیریم به دلیل اینکه این پرورش در عالم شدن و حکیم شدن مخصوصاً در آن حکمت عملی و دانایی عملی مؤثر است، آن را غایت این قرار داده است. آن وقت این که باشد، مطلبی در قرآن کریمه و در منطق دینی وجود دارد که کمتر هم رویش کار شد است که البته امروز کم و بیش هم غربی‌ها به این توجه دارند و آن تأثیر اخلاقیات و روحیات روی معرفت و شناخت انسان است. قرآن به این مسئله خیلی توجه دارد، می‌گوید روحیات و اخلاقیات مانع می‌شود از اینکه انسان چیزی را بفهمد یا موجب می‌شود که در علوم و دانش‌ها ذهن انسان کج بار بیاید. این آسیب‌های روحی و اخلاقی می‌تواند قوه نظری و عاقله را هم آسیب‌پذیر کند، همان طور که پیشرفت اخلاقی و روحی می‌تواند مایه پیشرفت علمی و دانایی انسان، مخصوصاً علوم عملی انسان شود.

- قرآن به این مسئله خیلی توجه دارد، خیلی جاری کار دارد. کم و بیش، اواخر گاهی دیدم که گاهی پایان‌نامه‌ای راجع به این نوشته شده است ولی به هر حال بحث مهمی است، این کتاب الحیات آقای حکیمی را ببینید، آنجایی که علم و معرفت را آورده است، به این خوب پرداخته است، آن موانع معرفت را آورده است. یا در همین کتاب العلم و الحکمة دار الحدیث، آنجا هم باز به این مسئله پرداخته شده است، در قرآن هم همین طور است یعنی حجم انبوهی از آیات و روایات، داریم که اشاره می‌کند هم به زمینه‌های معرفت، چیزهای روحی و رفتاری و اخلاقی که موجب افزایش و سلامت معرفت می‌شود و هم به آسیب‌ها و موانع معرفت. -

روحیات و خلقیات انسان با بعد عقلانی و نظری او پیوند دارد. هم می‌تواند دسته‌ای از خلقیات و روحیات، برای رشد فکری و علمی مدد برساند، هم دسته دیگر از این می‌تواند مانع و حجاب شود. به خصوص نسبت به حکمت عملی مؤثرتر است.

منتها اینجا یک بحث فلسفی که دارد، بحث فلسفی‌اش این است که این مسئله نباید طوری باشد که سر از نسبیت در بیاورد، روند علمی و معرفت بشر، یک روند فلسفی است، از بدیهی به نظری حرکت کردن است، آن جای خودش. اما این هم مسلّم است که دو گروه از خلقیات و رفتارها وجود دارند که بخشی عامل معرفت و افزایش و سلامت معارف است، بخشی هم به معرفت آسیب می‌رساند، یعنی مانع پیدایش علم و دانش و معرفت می‌شود و یا آن را آسیب‌پذیر

می‌کند، حتی علوم نظری و به خصوص علوم عملی و در حوزه اعتقادات و علوم ارزشی که این مسئله خیلی مهم است. منتها این به شکلی نیست که ما را به نسبیت بکشند.

(جواب: نه غیر از معرفت شهودی، آنچه که قطعی است این‌طور است، معرفت شهودی و اصلاً عرفان عملی همین است، می‌گوید اگر این‌طوری عمل کنی به آن شهود می‌رسی. فراتر از آن می‌گوید تو همین بحث‌های قرآنی دارد که کسانی زیر بار «حَقُّ» نرفتند، نمی‌پذیرد، تحلیل که می‌کند می‌فرماید که این به خاطر این است که مبتلا به یک امراض روحی است، یعنی علم حصولی است، ایمان و اعتقادی است که جنبه حصولی دارد، همین می‌گوید موجب می‌شود که نتواند حق را بپذیرد. گاهی هم البته معرفتش مخدوش نمی‌شود، عمل نمی‌کند. آن «جهدوا بها و استیقنتها انفسهم» چند احتمال دارد، یکی از احتمالاتش همین است. «جهدوا بها و استیقنتها انفسهم»، اگر آن جهد را بگوییم یک نوع جهد معرفتی است، اگر جهد عملی باشد معنی آن این است که علم دارد، این موانع نمی‌گذارد عمل کند، این حالا کار به بحث ما ندارد. اما اگر بگوییم نوعی جهد معرفتی هم وجود دارد یعنی در عین اینکه علم دارد ولی دل نمی‌دهد، ایمان پیدا نمی‌کند، آن معرفت لازم برای آن ایجاد نمی‌شود، آن در بحث ما داخل می‌شود. یکی عمل است و دیگری ایمان است گاهی این است که او معرفتش هم مشکل پیدا می‌کند که چند احتمال در این آیه وجود دارد که حالا جای خودش).

جمع‌بندی

می‌خواهیم بگوییم که می‌شود تأدیب را به همان معنای خاص یعنی پرورش اخلاقی عاطفی رفتاری، بگیریم. من این کار را برای شما که اُمّت من هستید، انجام می‌دهم تا عالم شوید و دانایی پیدا کنید، -چه دانایی‌های نظری، چه دانایی‌های عملی- حالا بیشتر هم اینجا آن شاید مقصود باشد، این درست است، چرا؟ برای اینکه این اثر دارد. این آداب اخلاقی و روحی و عاطفی و این اثر دارد برای اینکه آدم‌ها دانا و حکیم شوند، به سمت علم و دانایی و معرفت بروند. غایت درست است، هیچ مشکلی هم نیست. تأدیب هم شاید همان معنای خلیات و روحيات و این و آن معنای تربیت خاصی که می‌گویند.

بنابراین می‌خواهیم بگوییم تأدیب را اگر ما به معنای تعلیم نگیریم بلکه به معنای خاص یا به معنای عام بگیریم که معنای خاصش را هم بگیرد، باز می‌تواند با آن غایت رابطه برقرار کند، همه عرض ما این است که تأدیب را به قرینه تقابل و به قرینه ظهور خودش گفتیم که اظهر این است که به معنای مقابل تعلیم است یعنی پرورش شخصیتی در ابعاد اخلاقی و رفتاری است. سؤال این بود که این چه نسبتی دارد با تعلموا که تعلموا غایت آن شده است؟ می‌گوییم نسبتش نسبت مقدمه و ذی المقدمه است. چرا؟ برای اینکه پرورش خلقی و رفتاری و مؤدب بار آمدن شخص، این زمینه‌ای

است برای اینکه او به سمت علم و حکمت رود. هم یک زمینه روان‌شناختی و روحیه، هم یک زمینه فرهنگی اجتماعی است. پس آن می‌تواند غایت این باشد، واقعاً هم همین طور است. به خصوص وقتی که توجه کنیم او تعلموا یک بُعد جنبه حکمت و این در آن وجود دارد که حالا عرض می‌کنم. معنای عام هم بگیریم باز آن هم همین است. عام هم که بگیریم تأدیب به معنای تربیت عام که هم تعلیم را می‌گیرد، هم تربیت روحی اخلاقی را می‌گیرد باز هم از حیث تعلیمش که با تعلموا ربط دارد، از حیث آن روحیات و خلقیاتش هم که باز همین طور است.

جمعش این می‌شود که سه احتمال دارد: یکی تأدیب یعنی تعلیم، یکی تأدیب یعنی عام، اعم از تعلیم و پرورش‌های خلقی و روحی و رفتاری. احتمال سوم هم این است که تأدیب، اینجا یعنی تربیت خلقی رفتاری مقابل تعلیم. ولی برای اینکه اینجا غایت و مقدمه و ذی‌المقدمه متفاوت باشد، اظهر این است که احتمال سوم درست است، برای اینکه قرائن ما برای احتمال سوم این است که اولاً مقابله تأدیب و تعلیم می‌گوید این، غیر از آن باشد اولی است. ثانیاً کاربرد تأدیب در معنای مقابل تعلیم و تربیت خلقی و فضیلت، این بیشتر است و از این جهت، این اولی است. گرچه اعم هم باشد ضرری به ما نمی‌رساند، احتمال دوم ضرری هم به بحث ما نمی‌رساند، آن هم باشد مانعی ندارد ولی این اولی است و آنچه هم که شما می‌گویید چه نسبتی است بین این و تعلموا به عنوان غایتش وجود دارد؟ این هم سؤالی بود که می‌گوید چه طوری این نسبت را درست می‌کنید، این را هم پاسخ دادیم. می‌گوییم که آن غایت در آن اولی «تعلیمکم کیلا تجهلوا» آنجا ضد و نفی ضد است. اینجا مقدمه و ذی‌المقدمه است، به خاطر اینکه این پرورش‌های روحی و اخلاقی، نقشی روان‌شناختی و فرهنگی و اجتماعی دارد در آن پرورش عقلانی و عالمانه شخص، چون نقش دارد می‌توانیم آن را غایت این قرار بدهیم. تأکید حضرت روی تعلموا است. و از همین جا هم معلوم شد که در تعلموا، آن بُعد حکمت عملی و معرفت اعتقادی مهم است. تا حالا مثلاً بخواهد علوم نظری محض بخواهد بگوید، آن بعید است در اینجا باشد. این هم یک نکته‌ای است.

دو کاربرد واژه «علم» در روایات

در مورد علم -مفصل در آن جلد دوم فقه تربیتی هم آمده است-، عرض کردیم در روایات و منطق دینی، کاربردهای متعددی دارد، از جمله این دو کاربرد.

یک. «علم» به معنای مطلق آن

یک معنای علم، معنای مطلق است، همه دانش‌ها و معرفت را می‌گیرد.

دو. علوم شرعی و دینی

معنای دیگر علم، علوم شرعی و دینی است که یک بخشی از آن جنبه اعتقادی و مثلاً عبادی دارد، بخش دیگر هم جنبه اخلاقی و عملی و این دارد. علوم شرعی و علوم دینی. در بحث‌های سابق و چند بار هم عرض کردیم که معتقدیم که ادله‌ای که در علم به کار رفته است، اگر قرینه خاصی بر شمول نداشته باشد، ظهورش در علوم دینی است و علوم اخلاقی اعتقادی و دینی و شرعی است.

عرض کردیم که در قرآن «هَلْ يَسْتَوِي الَّذِينَ يَعْلَمُونَ وَالَّذِينَ لَا يَعْلَمُونَ» زمر/۹. ناظر به همین علوم الهی و معرفتی و دینی است، یعنی علمی است که در سعادت انسان اثر دارد که علوم دینی و الهی می‌شود و همه‌جاها ما اصل را بر این می‌گیریم الا اینکه یک جایی قرینه‌ای داشته باشیم و لذا در روایت «طلب العلم فریضه علی کل مسلم»، آنجا هم گفتیم طلب العلم، علم آنجا یعنی علم دین، علم الهی، علم دین. آن مقصود است نه مطلق علوم. البته تحصیل مطلق علوم راجح است، ولی نه به استناد ادله‌ای که می‌گوید که بروید دنبال علم و علم را ترغیب می‌کند.

جعل لغت اعم است ولی در فضای و گفتمان قرآن و روایات، انصراف به علوم دینی بسیار قوی است. برای رجحان طلب مطلق علم، دلیل دیگر و غیر روایی و غیر لفظی می‌آوردیم. یک حکم عقلی مستقل برای آن قائل بودیم - که در جلد دوم آمده است در این چاپ جدید، این بحث را خیلی کامل‌تر کردیم و این نکته را مرحوم ملاصدرا هم در اصول کافی و چند نفر هم در جاهایی هم شاهد پیدا کردیم بعد از اینکه به آن رسیدیم که عرض ما این است که واژه علم در هر جا آمده است در آیات و روایات، انصراف دارد به علم دین و علوم مؤثر در سعادت، شامل فیزیک و ریاضیات و این نمی‌شود.

اما رجحان طلب علوم، مطلق علوم، دلیل عقلی دارد که با ملازمه و «کلما حکم به العقل حکم به الشرع»، به حکم شرعی تبدیل می‌شود. این هم حالا چیزی است که قبلاً در جایی بحث کردیم و بر اساس آن فکر می‌کنیم این تعلیم و تعلموا ای که در اینجا آمده است، این‌ها بیشتر در حوزه علوم و دانش‌های مرتبط با سعادت انسان و بشر است. جهلی که اینجا آمده است، مقابل این علم است. یعنی حضرت می‌خواهد بفرماید که من دانش‌های مؤثر در سعادت را به شما یاد می‌دهم برای اینکه از آن جهل مؤثر در شقاوت، جدا شوید و شما را از نظر اخلاقی و عاطفی و روحی و رفتاری، طوری تربیت می‌کنم که انسان عالمی بار بیابید در حوزه علوم مؤثر در سعادت. این مقصود است.

مراد از «علم» در خطبه ۳۴ نهج البلاغه

نتیجه این بحث هم این است که این خطبه شریفه ناظر به علومی مثل فیزیک و شیمی و ریاضی و علم‌های آن‌طوری، این نیست. البته حاکمیت در قبال آن‌ها وظیفه دارد، آن دلیل دیگری دارد، ادله محکمی هم داریم ولی این بعید است که ناظر به آن‌ها باشد مگر اینکه به یک شکلی مؤثر شود مثلاً بودن آن‌ها موجب می‌شود که جامعه، علاقه‌مند به دین بار بیاید و مثلاً این با یک مقدماتی و عناوین دیگری ممکن است مصداق این شود و آلاً مستقیم این عنوان آن‌ها را نمی‌گیرد.

تا اینجا نتیجه این شد که به عنوان یک تکلیف بر حاکم و والی پرداختن به پرورش روحی و خلقی و رفتاری جامعه، می‌شود از این خطبه و کلمه و فراز استفاده کرد.

(در پاسخ شاگردان: «کیلا تجهلوا» ظاهرش علم دین است، علم معرفت الهی است چون ما مبنایی را گرفتیم که اصلاً می‌گوییم کلمه علم و مشتقاتش انصراف دارد به علم دین. علتش هم کثرت استعمالی است. اصلاً جایی که یقین داشته باشیم که علم در معنای مطلق است یا در معنای غیر علوم الهی است، آن خیلی نادر است. شما در روایات بگردید، خیلی نادر است. می‌گوید من باید به شما اعتقادات را آموزش بدهم، احکام را یاد بدهم، مسائل دینی را باید یاد بدهم. آن هم در حد معرفتی بله معارف را باید به شما بدهم. تأدیب می‌گوید باید مواظبت کنم به لحاظ روحی و رفتاری و اخلاقی و این شما رشد پیدا کنید. «کی تعلموا» هم می‌گوید این دو باهم پیوند دارد یعنی این تربیت اخلاقی روحی عاطفی موجب آن رشد علمی و معرفتی شما می‌شود. آن هم مؤثر در این است. دو جمله بسیار قوی و مهم که یک منظومه را تشکیل می‌دهد، در حقیقت دارد اینجا می‌فرماید، روح این دو هم در واقع نتیجه آن بحث‌هایی که تا حالا در اینجا کردیم این می‌شود که در واقع حضرت می‌خواهد بفرماید که من در برابر سعادت شما مسئولیت دارم، باید برای آن چاره‌سازی کنم و کارسازی کنم. در واقع اقوی این بود که تأدیب به معنای پرورش روحی و فضیلتی و اخلاقی و رفتاری است. ممکن است آثار فراوان دیگری هم داشته باشد ولی از دلیل بیش از چیزی که عرض می‌کنم نمی‌توان استفاده کرد بله خارجاً می‌دانم یک آثار دیگر هم دارد).

(در پاسخ شاگردان: اجازه بدهید من وارد این نشوم، چون دعا دو نوع داریم گاهی تعلیم مقدم است گاهی تزکیه مقدم است. آن یک بحث دیگری دارد. در قرآن هر دو را داریم. یک جا هم داریم «یَعْلَمُهُم» مقدم است، یک جا «یُزَكِّیهِم». یک جا تعلیم مقدم است، دو جا یا سه جا تزکیه مقدمه

تعلیمی که آنجا وجود دارد از همین تعلیم خاص حکمت و معارف الهی است نه هر علم و دانش دیگر. این‌ها هم که غایتش همان تزکیه است که آن کمال روحی و پاکی آن‌هاست. آنجایی که تزکیه را مقدم کرده است، برای اینکه آن

غایت و اصل و هدف آن است. آنجایی هم که تعلیم را مقدم انداخته، برای اینکه جنبه زمانی همیشه این، آگاهی باید اول داد و استارت زد برای اینکه کسی به آنجا برسد)

۸. دامنه وظیفه تأدیبی حاکم

اینجا می‌فرماید که: «حَقُّکُمْ عَلَی تَأْدِیْبِکُمْ»، «حَقُّ» شما بر من این است که شما را پرورش اخلاقی روحی و از حیث فضیلت‌ها بدهم. «حَقُّکُمْ» گفتیم که ظهور در وجوب دارد. این تأدیبکم اطلاق دارد از حیث اینکه در چه بُعدی و تا چه اندازه شما را از نظر اخلاقی پرورش بدهم. از یک درجات اولیه گرفته است تا عالی‌ترین درجات، همه تأدیب است. از تأدیبی که در حد همان مقدمات اولیه‌ای که اخلاقیات اسلامی، آن‌ها را رعایت کند، این تأدیبکم است تا آنجایی که می‌گوید: «ادبَنی رَبِّی و احسن تأدِیْبِی»، تأدیبی که پیغمبر اکرم انجام می‌دهد و شده است، تأدیبی که ایشان پیدا کرده است. این پرورش خلقی و روحی و رفتاری از یک نقطه‌ای شروع می‌شود و بی‌نهایت هم می‌تواند رود جلو، درجات و مراتب دارد. قلمروهاش هم خیلی وسیع و متعدد است.

تعارض بین دو ظهور

حوزه پرورش اخلاقی و روحی و شخصیتی که یک درجه نازل نیست، درجاتش خیلی طیف دارد و از طرفی هم قلمروهاش خیلی قلمروهای زیادی است. خُب حالا اینجا حضرت می‌فرماید که حق شما بر من این است که شما را تربیت کنم. حاکمیت و حکومت و والی باید مردم خود را، از لحاظ اخلاقی و روحی و عاطفی و رفتاری، تربیت کند می‌شود این دو ظهور، ظهور «حَقُّ» در وجوب، ظهور تأدیبکم در اطلاق که همه مراتب را می‌گیرد و همه قلمروها را هم می‌گیرد. این دو ظهور باهم قابل جمع نیستند. چرا برای اینکه ما یقین داریم که بر حاکمیت واجب نیست که همه را به قله فضائل اخلاقی برساند و در همه جهات آن‌ها را مؤدب کند. این که قطعاً، خوب است این، ولی قطعاً وجوب ندارد. تعارض دو ظهور؛ ظهور «حَقُّ» در وجوب، ظهور تأدیبکم در اطلاقش نسبت به همه مراتب و همه جهات. علم قطعی ما از بیرون موجب می‌شود که این دو ظهور تعارض پیدا کنند.

انواع تعارض

چون تعارض دو نوع است. یک وقت این است که در تعارض، خود دلیل مستقیماً مطرح است. دلیلی گفته است: اکرم العالم. و دلیل دیگر می‌گوید: لاتکرم العالم. اصلاً به وضوح در مقابل هم هستند. اکرم العالم با لاتکرم العالم جمع نمی‌شود.

ولی تعارض گاهی به خاطر این است که جمله‌ها مشکلی ندارد. «حَقُّکُمْ عَلٰی تَأْدِیْبِکُمْ» یعنی همه تلاش را باید به کار بگیرد که همه را در همه قلمروها به بهترین وجه تربیت کند، این ظاهرش که اشکالی ندارد، در خودش تعارضی نیست. علم بیرونی ما موجب شده است که این دو قابل جمع نباشند.

تعارض دو دلیل گاهی در درون خودش نهفته است، خود دو کلام می‌گوید، این می‌گوید «اکرم» آن می‌گوید «لاتکرم»، معلوم است که نمی‌شود جمع کرد. گاهی هم نه این دو باهم مشکلی ندارند، کلش هم می‌تواند یک معنایی داشته باشد که قابل جمع است، منتها ما چون از بیرون می‌دانیم که این مطلق و جمع این قطعاً مراد نیست که مجموعه این فعالیت‌ها واجب باشد.

حل تعارض

قطعاً هیچ حکومتی نمی‌تواند این کار را انجام دهد و هیچ حاکمی نمی‌تواند و قطع داریم وجوب ندارد، موجب عسر و حرج است. یک تعارض ثانوی و بالعرض به خاطر علم خارجی بین این دو ظهور «حَقُّ» در وجوب، تأدیب در اطلاق همه جهات پیدا می‌شود.

باید دست از یکی از این برداریم. یا باید بگوییم «حَقُّکُمْ» یعنی خوبه راجح است. شما «حَقُّ» ی بر من دارید یعنی خوب است که من برای شما این کار را انجام بدهم نه اینکه الزامی است. آن وقت بر حاکم خوب است هر چه می‌تواند کار کند. «اتقوا الله ما استطعتم» تا آنجا که می‌تواند انجام دهد. «اتقوا الله ما استطعتم» را هم می‌گفتیم ظهور در وجوب ندارد به خاطر همین. می‌شود هم که نه «حَقُّ» را ظهور در وجوبش بگیریم، آن «تأدیبکم» را مقیدش کنیم. بگوییم تأدیبکم یعنی در حد آن ضروریات. در تعلیم هم این را می‌گفتیم. در تعلیم هم می‌گفتیم تعلیمی واجب است که در امور مبتلایه و در حد مبتلایه الزامی باشد. تأدیب هم می‌گوییم در همان حدی که پرورش خلقی و رفتاری که لازم است و مورد ابتلاست باید به آن‌ها داده شود. حالا آن جهات راجحش دیگر لازم نیست. این دو ظهور باهم قابل جمع نیست. یا باید ظهور «حَقُّ» را در وجوب بگیریم یا ظهور تأدیب را از کلیت برداریم بگوییم که مقصود همان حداقل‌ها است که واجب است. یا تأدیب را از اطلاق می‌اندازیم می‌شود حداقل، «حَقُّ» دیگر واجب است مانع ندارد. یا اینکه نه این را

همان شمولش را می‌گیریم، حداکثری می‌گیریم ولی «حَقُّ» را می‌گوییم ظهور در استحباب دارد. حالا تفصیل نهایی‌اش فردا. اللهم صلّ علی محمد و آل محمد